**تاریخ فردا**

**اشتفان زوایک**

**مترجم: عمادی، کاظم**

عقاید ما هر اندازه با یکدیگر اختلاف داشته باشد امرز همه ما درباره یک موضوع اتفاق نظر داریم و آن اینست که جهان ما در یک وضع غیر عادی و در یک بحران شدید اخلاقی بسر میبرد.بخصوص هنگامیکه بقاره اروپا نظر میافکنیم می بینیم ملتها و اقوامی که در آن سا کنند دچار یک حالت عصبی وخیمی هستند و کوچکترین بهانه هیجان شدیدشان را تحریک میکند.مردم این قاره خبرهای ناگوار را آسانتر از خبرهای خوش استقبال میکنند.گذشته از افراد، نژادها و طبقات و دولتها نیز بیشتر برای کین توزی تا برای سازش و آشتی آمادگی دارند.هیچکس بیک زندگی آرام و سعادتمند امید ندارد و بر عکس همه کس بیمناک است که در هر لحظه انفجار شدیدی روی دهد.

این تب بگمان من از یک میکرب قدیمی که جنگ در خون بجای گذاشته است ظهور می‏کند.باید بخاطر داشت که در تمام کشورها جنگ چندین ساله مردم را به تهییج شدید احساسات عادت داده است.جنگها را نمیتوان بخونسردی برگزار نمود پس ذخیره فوق العاده از هیجان لازم است تا بتوان یک جنگ جهانی چهار ساله را بپایان رسانید.در اینمدت لاینقطع غرایز نفرت و خشم و غضب را تحریک میکردند زیرا هیجان و تأثر، بنا بگفته گوته«کالائی نیست که بتوان سالهای مدید آنرا رو بهم انباشت».نفرت و خشم و شور و نشاط جنگیدن تأثرات زود گذری است و بهمین جهت است که علم وحشتناک تبلیغات را اختراع کردند تا این حالات تأثر و هیجان را مصنوعا امتداد دهند.میلیونها نفر که معمولا بی‏اعتنا و صلح‏جو بودند در مدت چهار سال عادت کرده بودند که کینه و خصومت بیشتر از حد معمول در خود تولید کرده بمصرف رسانند.سپس صلح فرارسید و بی‏درنگ باین وظیفه کین‏توزی و آدمکشی خاتمه دادند همچنانکه شیر گاز را می‏بندند. این امر نیز غیرعادی بود.هنگامیکه بدن بمواد مخدره و یا تحریک‏کننده از قبیل قهوه، مرفین، نیکوتین، عادت کرد نمیتواند دفعه از آن محروم گردد و از همین رواست که نسل جدید نیز خود را بمسلح شدن و کین‏توزی و جنگیدن محتاج می بیند و اکنون این امر بصورت کینه ورزی رژیم و حزب با حزب و طبقه با طبقه و نژاد با نژاد و ایده‏ئولوژی با ایده‏ئولوژی در آمده است.اما در حقیقت اشکال منازعه هنوز هم بصورت منازعه 1914 باقی مانده و احتیاج به تسلیح سربازان برای مقابله با سربازان طرف همچنان بوقت خود باقی است.در دوران صلح ادعائی دنیای ما همچنان دستخوش یک روحیه جنگجوئی آشکارا بوده.

آیا چگونه میتوان بدین وضع خاتمه داد؟چگونه میتوان این تب دائمی را پائین آورد و دوباره محیط را انسانی و دستگاهی را که از کینه و نفرت مسموم شده تصفیه کرد و این ضعف اخلاقی را که بر دنیا مثل یک ابر طوفان‏زا سنگینی میکند برطرف نمود؟ البته ادعا نمیکنم که این مسئله را من کشف کرده‏ام و یا یک راه‏حل قطعی برای آن پیشنهاد خواهم کرد.من میدانم و ما همه میدانیم که چه مساعی شگرفی در راه صلح بکار رفته و ما بویژه از حکومتهائی که لزوم یک صلح دائمی و یک اتحاد بادوام بین ملتها را گوشزد میکنند قدردانی میکنیم، ولی ما دیگر اعتماد خود را نسبت بتمام کنفرانسها و اعلامیه‏ها و بیانیه‏ها از دست داده‏ایم.

این اعلامیه‏ها و کنفرانسها شاید موقتا از مصائبی جلوگیری کرده است اما وضع اخلاقی و یا بعبارت بهتر غیر اخلاقی را که دنیا اکنون بدان گرفتار است تغییر نداده. ظاهرا صدای آرام و متین عقل در مقابل عربده‏های جنگ طلبان بس ضعیف میباشد و بعلاوه ماهیت عقل چنانست که آثار فوری و بی‏درنگ را بندرت تولید میکند.چیزیکه عقل را از غریزه حیوانی ممتاز میسازد اینست که عقل فکر میکند و دوراندیش و مأل بین است و شاید بهمین سبب ما میبایستی از درمان نسل کنونی، نسلی که در غالب کشورها مصدر کار است و زور و کینه را دوست میدارد و به نیرومندی و جنگ عشق میورزد، منصرف شویم.شاید وظیفه حقیقی ما این باشد که نیروهای خود را بکار اندازیم تا اینکه لا اقل نسل جوان امروزی از این بیماری ایمن گردد.چنانکه میدانیم جوانان دیگر چیز زیادی یاد نمیگیرند و حتی نمیتوانند از تجربیات ناگوار پند گیرند و بهمین جهت مساعی ما بخصوص باید متوجه افرادی باشد که هنوز در سنی هستند که روحشان مانند موم نرم در دست مربی است.برای اینکه این نسل بهروزی یابد و بویژه سعادتمندتر از نسل ما گردد باید بهتر و بشیوه انسانی‏تری تربیت شود و در این زمینه آنچه بنظر من مهم میرسد اینست که یک مشکل تازه و مفهوم دیگری بتاریخ، غیر از آنچه تا کنون مرسوم بوده، داده شود.تاریخی که رشد و تکامل بشریت، و نشو و نمای کشور خود و دیگر کشورها را نشان دهد، بنوجوان تصویر دنیای آینده‏اش را خواهد نمود.هیچ چیز بیشتر از روشی که او از تاریخ فهمیده و دریافته در رفتار اخلاقی او مؤثر نیست.

آیا تاریخ را چگونه بما آموخته‏اند؟من صادقانه اقرار میکنم که چنین تاریخی را فراموش کرده بودم اما اخیرا در موقع اسباب کشی، کتاب درسی تاریخ من اتفاقا بدستم افتاد-بعنوان معترضه باید گفت که ما اشتباه میکنیم که کتابهای درسی خود را خیلی زود از دست میدهیم چه هیچ چیز بهتر از این کتابها بعدها بما نشان نمیدهد که مفاهیم و معانی در عصر ما با چه سرعتی تغییر شکل میدهند-کتاب کهنه که در اثر زیاد خوانده شدن اوراق شده بود، در بین اسبابهایم بود و فرصتی بدستم داد تا تاریخی که نسل کنونی ما را تربیت کرده مرور نمایم.من بخواندن آن شروع کردم و راستی بوحشت افتادم.

چطور، بهمین نهج بود که تاریخ دنیا را بما جوانان زودباور و بی‏تجربه یاد دادند؟ چقدر مغلوط و چه اندازه غرض‏آلود!این کار با یک مقدمات قبلی انجام گرفته بود.تاریخ را با یک قصد معین و حساب شده تحریف و رنگ آمیزی و منقلب کرده بودند.واضع بود که این کتاب که در اتریش چاپ شده و برای تدریس در مدارس اتریشی تعیین گردیده بود میبایستی این اندیشه را در ذهن نوباوگان پدید آورد که تمام فعالیت های جهانی یک هدف‏ و غایت بیش ندارم و آنهم عظمت اتریش و امپراتوری آن میباشد.اما در کشورهائی که با اتریش بیش از دوازده ساعت با راه‏آهن و دو ساعت با هواپیما فاصله ندارد-یعنی در فرانسه و در ایتالیا-کتابهای درسی در یک جهت ملی کاملا معکوسی«تنظیم»شده بود، و این کتابها مأمور بودند بکودکان فرانسوی این اندیشه را تزریق کنند که خدا، یا روح تاریخ فقط بخاطر میهن ایتالیائی یا میهن فرانسوی در کار هستند.پس پیش از اینکه دیدگان ما بخوبی باز شود در همه جا عینکهائی بچشم ما مینهادند که رنگ آنها بر حسب هر کشور تغییر میکرد تا اینکه از همان بدو ورود بدنیا نگذارند با دیدگان آزاد و انسانی بنگریم و ما را ناگزیر سازند که اشیاء را فقط در دایره تنگ منافع ملی مشاهده نمائیم.در نتیجه از همین زمان آنچه که امروز در آلمان پرورش ملی نامیده میشود 1 و یکنواخت کردن نابهنگام اذهان و مفاهیم آغاز گردید و از این پس تعلیم تاریخ یک هدف بیش نداشت و آن این بود که ما را میهن پرستانی غیور و سربازانی دلیر و رعایائی مطیع بار آورد.بهمان اندازه که میبایستی خود را در قبال دولت خود و تأسیسات آن ضعیف و ناچیز جلوه دهیم بهمان اندازه وظیفه‏دار بودیم که نسبت بسایر کشورها و ملتها و نژادها مغرور و حتی بی‏اعتماد باشیم و پیوسته ادعا نمائیم که میهن ما بهترین میهن‏ها و سربازان ما بهترین سربازان و سرداران ما رشیدترین سرداران هستند و در جریان تاریخ همیشه حق با ملت ما بوده و در هر کاری که انجام داده پیوسته ذیحق بوده است.

این نخستین مفهوم غلط را نیز با ادامه مطالعه این کتاب کهنه پیدا کردم.درواقع از تاریخ بماچه یاد میدادند؟تاریخ چنان تنظیم شده بود که تاریخهای مهمترین حوادث در حاشیه مانند کیلومتر شمارهای کنار جاده ثبت شده بود و این تاریخ‏ها را ما میبایستی حفظ کنیم، آیا این حوادث که بخصوص آنها را برجسته کرده بودند از چه قبیل بود؟نه دهم این حوادث عبارت از جنگها و کشتارها بود و مابایستی از حفظ بدانیم که در چه سالی پیش از میلاد مسیح نبرد سالامین درگرفت و در چه سال دیگری نبردکان و نبرد نخستین چه مدت بطول انجامید و جنگ دوم در چه زمان بپایان رسید و همینطور در طی قرون، جنگ بعد از جنگ و نبرد بعد از نبرد را از حفظ کنیم تا به نبرد ترافالگار و واترلو و سدان برسیم و تاریخ‏های جنگ اول جهانی را نیز شخصا میبایستی بشکل محسوس‏تری تا آنچه در کتاب نوشته شده یاد بگیریم.

اما در مدت این سه هزار سال حوادث دیگری هم اتفاق افتاده که در سایه آنها بشر از عصر غارها به عهد تمدن جدید و اصل گشت.ولی کتاب کهنه من در این مقوله بکلی ساکت بود و همچنین از امپراطوران و پادشاهان و سیاستمداران بزرگ که توانستند با آرامش و تدبیر، صلح و صفای کشور خود را حفظ و موجبات پیشرفت آنرا فراهم کنند- سخن نمیگفت.تنها آنیبال، سیپیون، آتیلا، ناپلئون در خور توجه بودند و تنها مرمان جنگجو و آشوبگر بعنوان قهرمانان یاد شده بود و بدینسان از همان آغاز جوانی در مغزهای مطیع ما این اندیشه را ثبت میکردند که مهترین چیز در دنیا جنگ است (1)-باید توجه داشت که ابن شرح پیش از جنگ جهانی اخیر نوشته شده.